

حبیب خدا

خاطرات شهید حبیب الله جوانمردی
شهید شانزده ساله ی انقلاب اسلامی،



گروه فرهنگی شهید بقایی با همکاری
گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی

فهرست

صفحه	نام داستان	صفحه	نام داستان
۹۹	حق الناس	۹	زیباترین تقدیر
۱۰۱	فرار	۱۱	پدر معنوی
۱۰۴	قربان!	۱۵	من و حبیب الله
۱۰۷	صحنه سازی	۱۷	احتیاط
۱۰۹	بصیرت	۱۹	خمس
۱۱۲	اسراف	۲۱	روزهای مدرسه
۱۱۴	ترس	۲۳	کشتی
۱۱۶	شراب خوار	۲۵	کار آفرین
۱۱۸	توبه	۲۷	غذای شیطانی حزب شیطانی
۱۲۰	مُحَرَّم	۳۱	سینما
۱۲۲	قرآن حقیقی	۳۳	نگاه اول
۱۲۳	غیرت	۳۵	بر خورد صحیح
۱۲۵	غیبت	۴۰	تیپ
۱۲۷	تذکر	۴۲	زردآلو
۱۳۰	زمزمه های شهادت	۴۴	کارگر
۱۳۲	روز آخر	۴۷	محله ی پرخطر
۱۳۵	ساعات آخر	۵۰	زنگ
۱۳۷	اولین شهید	۵۳	تبلیغ در مدرسه
۱۴۲	دفن	۵۵	قطره و دریا
۱۴۴	قاتل	۵۸	معنویت
۱۴۷	جذبه	۶۲	پویستر
۱۴۹	نور	۶۵	مقلد
۱۵۱	سیب سرخ	۶۷	کمک
۱۵۴	غایب حاضر	۷۰	اعلامیه
۱۵۶	شکاف	۷۳	ابهت شکنی
۱۵۸	نامه	۷۵	تهمت
۱۶۰	تغییر تقدیر	۷۶	دریادل
۱۶۲	روزگار فراغ	۷۹	بی قرار
۱۶۴	عنایت	۸۲	آتش
۱۶۷	جشن	۸۴	نامحرم
۱۶۹	آبرو	۸۶	حیا
۱۷۲	شرمندگی	۸۹	سه پیرمرد و یک نوجوان
۱۷۴	همسفر	۹۲	ترک رفاقت
۱۷۶	ضمائم	۹۵	آرزو
		۹۷	روحیات

بسم رب الشهداء و الصّديقين

می‌خواهم در ابتدای مقدمه، کمی از خودم و شما انتقاد کنم. چرا؟ به خاطر تبعیض‌هایی که بعضی وقت‌ها می‌گذاریم. بین کی‌ها؟ بین کسانی که برترین افراد امت رسول الله ﷺ بوده‌اند. شهدا را می‌گوییم. هر گاه پیش من و شما نامی از شهید و شهادت برده می‌شود ناخودآگاه یاد شهدای دفاع مقدّس می‌افتم و از دیگر شهدا غافل می‌مانیم. گویی اینکه یادمان می‌رود شهدایی هم بودند که در دوران خفقان و حاکمیت فرعون و اِوَر پهلوی به شهادت رسیدند و در حقیقت آن‌ها بودند که راه و رسم مبارزه و شهادت‌طلبی را به شهدای دفاع مقدّس آموختند. حبیب‌الله قصّه‌ی ما، زمانی که خیلی‌ها نمی‌دانستند شهادت چیست و شهید کیست، آرزوی شهادت می‌کرد و بارها می‌گفت من محاسنم را بزرگ نگه می‌دارم تا روزی آن را به خونم رنگین کنم! آن روزها شاید خیلی‌ها حرف حبیب‌الله را جدی نمی‌گرفتند و نمی‌دانستند چه می‌گوید. حق هم داشتند البته. نوجوانی در جامعه‌ای پر از فساد و گناه زندگی کند و آن‌گاه آرزوی شهادت داشته باشد! اما او خود به زیبایی برات شهادتش را از سالار شهیدان گرفته بود.

بهبهان ما هزار و اندی شهید به اسلام تقدیم نموده؛ شهدایی کم‌نظیر و سردارانی بزرگ چون شهید بقایی، دقایقی، فنی، پیش‌بهار، صفری‌زاده، شمایل، بهروزی و... و در این بین اولین شهید، حبیب‌الله است! نوجوانی

شانزده ساله که الگویی شد برای نوجوانان و جوانان و بزرگسالان و پیران. او جا پای قاسم ابن الحسن علیه السلام گذاشت و چه زیبا مرگ را در قالب احلی من العسل معنا کرد. کسانی که حبیب الله را می شناختند، می دانستند روزهای آخر عمر او با روزهای پیشینش بسیار فرق کرده بود. حبیب الله آشکارا سبک شده بود و آماده ی پرواز شده بود. ندایی الهی او را به شهادت و بهشت بشارت می داد و او خود چند روز پیش از ملکوتی شدنش، خبر از این واقعه می داد! به راستی او اگر آسمانی نبود چگونه می توانست خبر از آسمانی شدن خود بدهد؟ حبیب الله قصه ی ما رسیدن به مراحل عبودیت را قدم به قدم طی کرد. او آسمانی به دنیا نیامده بود. زمینی بود. از جنس خودمان. تنها تفاوتش نا آرامی اش در رساندن پیام حق به دیگران بود و سپردن دل و جانش به معبود و معامله ای که با او کرده بود...

کتاب حبیب خدا، سرگذشت حبیب اللهی است که سال ها دوید و کوشید و رنج برد و در راه حق سختی کشید تا سرانجام نامش، هویتش شد. ابتدا ما می خواستیم برای تهیه ی نشریه ای کوچک، چند خاطره از این شهید جمع آوری کنیم اما جذبه ی خاطرات حبیب الله، پای ما را به وادی این کتاب کشاند. این کتاب حاصل حدود هفتاد ساعت مصاحبه است که البته به دلیل حجیم شدن، مجبور به حذف تعداد زیادی از خاطرات شدیم. اما همین اندازه هم شاید بتواند شمه ای از گوهر وجود حبیب الله را بشناساند. ان شاء الله. در پایان از خانواده ی محترم شهید و راویانی که قبول زحمت کردند و یار و یاورمان شدند تشکر و قدردانی می کنیم. همچنین از خواهران محترم گروه که با تلاش صادقانه، زحمت تبدیل فایل های صوتی به نوشتار را کشیدند و نیز سایر عزیزانی که ما را در چاپ این اثر یاری دادند سپاسگزاریم. امیدواریم که این شهید عزیز و سایر شهدای بزرگ، شفیع ما در روز قیامت باشند. ان شاء الله. گروه فرهنگی سردار شهید دکتر مجید بقایی